

مقاله پژوهشی

تاثیر موقعیت اجتماعی زن در اختصاص حق طلاق به مرد محبوبه سادات مقدسی^۱، احمد باقری *^۲ سیدمحمدرضا آیتی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۱

چکیده: امروزه بحث حقوق زنان در مجموعه قوانین اسلامی، حقوق مدنی و اجرایی حائز اهمیت می‌باشد. از جمله موارد حقوقی در قانون مدنی حق طلاق است، که طی ماده ۱۱۱۳ قانون مدنی به مرد واگذار شده است. هدف از پژوهش حاضر که بر اساس فقه امامیه صورت گرفته، تاثیر موقعیت اجتماعی زن در اختصاص حق طلاق به مرد است، و فرض بر این است که زن امروز بر پایه عرف کنونی، موقعیت اجتماعی همسان با مرد دارد و نوشتار حاضر در صدد پاسخ به این سؤال است، که موقعیت اجتماعی زنان در اختصاص حق طلاق به مرد چه تاثیری دارد؟ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی انجام گردید. یافته‌ها نشان می‌دهد که موقعیت اجتماعی زن و شرایط نابرابر جنسی و منزلت پایین جنس زن در عصر تشریح، تاثیر غیر قابل انکاری در صدور حکم طلاق، اختصاص به مرد داشته است.

واژگان اصلی: موقعیت اجتماعی، زن، حق طلاق، مرد.

^۱ دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، هیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. babaei28365@gmail.com

^۲ گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسؤل). bagheri@ut.ac.ir

^۳ گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. mr.ayati@srbiau.ac.ir

مقدمه

قانون اساسی اصل بیست و یکم موادی در نظر گرفته است تا زن بتواند در جامعه به صورت هرچه بهتر فعالیت‌های اجتماعی خود را پی‌گیرد و از جهت مادی و معنوی رشد کند و کرامت انسانی او در تمام برهه‌های زندگی محفوظ بماند.

ارزش و اهمیت قانون خانواده، در جامعه به حدی است که قانون‌گذار موظف به دفاع از حقوق مادران و همسران است و بقا و انحلال این قانون مقدس، تنها در انحصار مردان نباشد و جامعه و قوانین آن نقشی راه‌گشا در این مهم دارند.

جایگاه والای زن سبب شده که آیه‌های کریمه‌ی بسیاری در شأن وی نازل و با نفي عسر و حرج بانوان، اوامر و نواهی و تکالیف بسیاری برای مرد، قانون‌گذاری گردد. اما علی‌رغم این مسائل، هنوز حقوق زن جدی گرفته نشده و مورد بی‌اعتنایی است. به نظر می‌رسد این بی‌اعتنایی عمدتاً برآمده از عامل قانونی تفویض شده به مرد بوده که همانا حق طلاق است.

وضع قوانینی در جهت دفاع از حقوق زنان در زمینه‌ی حق طلاق، موجب رفع نگرانی زنان در تنها ماندن در بحران‌های زندگی مشترک می‌گردد و آن‌ها از حمایت دولت برای زندگی بر مبنای عدالت، اطمینان می‌یابند. این امری است که دین باوران و اندیشمندان متعهد باید به آن آگاهی یابند و در جهت عملی کردن قوانین مربوط به حقوق زنان گام بردارند.

در پژوهش حاضر سئوالات ذیل مطرح می‌گردد، یکی از زیرمجموعه‌های حقوق زنان، بحث حق طلاق است. به این ترتیب که ایشان تا چه حد در انحلال عقده‌ی که انعقاد آن به اراده‌ی خودشان بوده سهم می‌باشند؟ و موقعیت اجتماعی زنان در اختصاص حق طلاق به مرد چه تأثیری دارد؟

بیان مساله

خانواده هر چند کوچکترین نهاد اجتماعی است، اما به جهت نقش آفرینی آن در جامعه و تأثیر قابل‌نکار آن در رشد اجتماعی، در شمار مهمترین آنها محسوب است. از این رو در همه مکاتب اعم از دینی و غیر دینی، قوانین و احکام ناظر بر آن مورد توجه ویژه قرار گرفته است.

مسئله طلاق که ناظر به فروپاشی خانواده و گسست آن است در هر نظام حقوقی فراخور رویکرد آن به کیفیت روابط خانوادگی مورد بحث قرار گرفته است.

در نظام فقهی اسلام هر چند طلاق امری مباح و جایز دانسته شده است، اما مبعوضترین حلالها و در حقیقت آخرین چاره و راهکار در مسیر اختلافات زوجین پیشبینی شده است.

مسئله اختصاص طلاق به مرد، شاید مهمترین چالشی است که فقه اسلامی با آن رو به روست و مورد انتقاد اندیشمندان فقه و حقوق قرار گرفته است. در پاسخ به این سؤال که چرا اسلام سرنوشت خانواده را به مرد سپرده است، گاه به نصوص روایی و برداشتهای قرآنی استناد میشود و گاه به جایگاه اجتماعی و عرفی زن و مرد در جامعه به طور اعم و در خانواده به طور اخص مستند است.

با توجه به تحول در روابط اجتماعی و جایگاه نوینی که زن در جامعه پیدا کرده است و به ویژه رشد جریان فیمینیسم که در پی احقاق حقوق زنان است، اسلام در مسئله یاد شده با چالشی جدید روبهرو شده است.

آیا همانطور که امروزه فقیهان معاملات را يك امر عرفی میدانند و چالشهای پیشروی آن را با رویکرد عرفی به آن حل میکنند، مسئله اختصاص طلاق نیز با همین شیوه قابل پاسخگویی است؟

بی تردید زن امروز و نقش آن در جامعه با زن زمان صدر اسلام تفاوت بسیاری پیدا کرده است و بر پایه عرف کنونی زن شخصیتی همسان با مرد و چه بسا در برخی موارد فراتر از او دارد.

در این میان ضرورت دارد که مسئله یاد شده مورد واکاوی قرار گیرد و با توجه به عرف کنونی و جایگاه جدیدی که زن پیدا کرده است پژوهشی مجدد صورت پذیرد تا این حکم شرعی که بیشتر از حیث نقلی و نصوص مورد مناقشه قرار گرفته است، از حیث عرفی مورد نقد واقع گردد.

پیشینه تحقیق

در ارتباط با حق طلاق، دیدگاهها و متون متعددی طرح و منتشر شده که با توجه به رویکرد پژوهش حاضر که بر تاثیر موقعیت اجتماعی زن در اختصاص حق طلاق استوار است، میتوان آنها را به ۳ دسته کلی تقسیم

نمود:

۱-۱. متونی که به عوامل محدود کننده حق طلاق آن پرداخته‌اند. در این متون نویسندگان امکان ایجاد محدودیت برای زوج در اجرای حق طلاق را به عنوان متغیر اصلی در نظر گرفته و به نقش مهم قانون مدنی، قانون اساسی و فقه اسلامی در اجرای طلاق انرژی اشاره کرده و چالش‌های حق طلاق را توصیف کرده‌اند. برای مثال می‌توان به این منابع اشاره داشت: فرشی، (۱۳۹۶)؛ شریفی، (۱۳۹۳)؛ پورفرسنگی، (۱۳۹۱).

- متونی که به جایگاه زن در اجتماع و خانواده پرداخته‌اند. در این متون به حقوق اجتماعی زنان اشاره شده است و به بررسی برخی حقوق زن و مرد، حق اشتغال، حق حضور در اجتماع، در دست مرد بودن حق طلاق و مسائلی از این قبیل پرداخته است. در این خصوص نیز می‌توان به این منابع اشاره کرد: علیشیری و همکاران، (۱۳۹۴)؛ هدایت نیا، (۱۳۹۴)؛ دادور، (۱۳۸۹)؛ طاهری نیا، (۱۳۸۴)

- متونی که به بررسی طلاق در فقه و حقوق پرداخته‌اند. در این متون به بیان وجود طلاق در جهت تعدیل حق زوج و زوج اشاره شده و طلاق را در بعضی موارد دارای گامی مهم در عرصه تعادل حقوق خانواده دانسته‌اند. در این خصوص می‌توان به این منابع اشاره کرد: نورمنش، (۱۳۹۷)؛ بهرام نژاد، (۱۳۹۶)؛ سبتاوی، (۱۳۹۰)؛ سنجرزهی، (۱۳۹۲)؛ موسوی، (۱۳۹۱)؛ ابن تراب، (۱۳۹۱)؛ علائی نوین، (۱۳۸۹).

چنانکه ملاحظه می‌شود عمده متون موجود از حیث تعریف نوع رابطه بین متغیرهای پژوهش، با نوشتار حاضر متفاوت هستند. بدین معنا که عمدتاً به طلاق، حق طلاق و محدودیت‌های آن توجه شده و از عامل «تأثیر موقعیت اجتماعی زن در حق طلاق» کمتر سخن به میان آمده که نوآوری پژوهش حاضر را شکل می‌دهد.

مفهوم طلاق

طلاق در کتب لغت به معنای رهایی (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۳۲) و بینونت و جدایی آمده است. و نیز به معنای تخلیه سبیل که همان آزادی و رهایی است به کار رفته است. در واقع کسی که زن را طلاق می‌دهد او را رها می‌سازد.

طلاق کلمه‌ای عربی و مصدر فعل است که ابتدا به زن نسبت داده می‌شود و برای منسوب کردن آن به مرد باید

از من جاره استفاده نمود. طلاق به معنی جدا شدن زن از مرد است. و اسم فاعل آن بدون نیاز به تا تانیث در مورد زن استعمال می شود. ماده «طلق» در باب افعال و تفعیل به مرد در نقش فاعل و به زن در نقش مفعول نسبت داده می شود. صاحب جواهر گفته است که طلاق در لغت را به معنی گشودن گره و رها کردن آمده است.

در فقه امامیه اصطلاح شرعی طلاق عبارت است از «ازاله قید النکاح بصیغه مخصوصه» طلاق رفع نمودن قید و پیوند نکاح با صیغه مخصوص است (شهید ثانی، مسالک الفهام، ۱۴۱۳: ۱۲۵). ذکر قید صیغه مخصوص در تعریف فوق به این جهت است که موارد فسخ نکاح از تعریف طلاق خارج شود، زیرا در مواردی که عقد نکاح به علت تدلیس و یا عیب فسخ می شود دیگر نیازی به صیغه مخصوص نیست.

گاهی در تعریف طلاق قید «بغیر عوض» را نیز اضافه کرده اند. تا بدین وسیله طلاق خلع و مبارات را از طلاق متمایز و جدا نمایند (شهید ثانی، شرح لمعه، ۱۳۹۵: ۱۱). به هر حال طلاق انحلال عقد نکاح دائم با صیغه مخصوص و رعایت تشریفات ویژه می باشد.

صاحب جواهر در تعریف اصطلاحی، طلاق را «... ازله قید النکاح بصیغه طالق و شبهما...» دانسته است (نجفی، جواهر الکلام، ۱۳۹۳: ۲). و شهید ثانی نیز در تعریف آن را «ازاله قید النکاح بغیر عوض بصیغه طالق» به کار برده است (شهید ثانی، الروضه البهیه فی شرح اللعمه دمشقیه: ۹۶).

پیشینه‌ی اختیارات زوجه در طلاق در فقه اسلامی حق طلاق در اختیار زوج می باشد و در اعمال یا عدم اعمال آن اختیار وسیع دارد، لکن بررسی قوانین موضوعه و سیر تحول قانون گذاری در این خصوص نشانگر تمایل قانون گذار بر محدود ساختن اختیار بی قید و شرط زوج و قائل شدن امتیاز برای زوجه و در نهایت افزایش اختیارات محاکم در این خصوص است؛ با آغاز قانون گذاری جدید در ایران و تصویب قانون راجع به ازدواج در سال ۱۳۱۰ قانون گذار در تلاش برای نظام مند سازی ازدواج و طلاق ثبت این دو را الزامی کرد و برای عدم ثبت، مجازات کیفری در نظر گرفت و ضمن اشاره به استفاده از روش مشروع و قانونی شرط ضمن عقد، همگان را متوجه این

نکته ساخت که می‌توان شرط نمود که در مواردی همچون سوء رفتار زوج به نحوی که زندگانی زناشویی را غیر قابل تحمل کند یا سوء قصد زوج علیه حیات زوجه، او وکالت داشته باشد با مراجعه به محکمه و اثبات تحقق شرط و صدور حکم قطعی، خود را مطلقه سازد (قانون راجع به ازدواج مصوب ۲۳ مرداد ماه ۱۳۱۰ ماده ۴)؛ البته باید توجه داشت که در عمل اثبات چنین امری بسیار سخت است و محاکم در پذیرش چنین مواردی سخت‌گیری می‌نمایند.

همچنین در مورد ترک انفاق (با توجه به پیشینه فقهی آن) قدمی پیشتر نهاد و شرط وکالت را نیز ضروری ندانست و مقرر ساخت که در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان الزام او، زوجه بتواند برای تفریق به محاکم عدلیه مراجعه نماید (قانون راجع به ازدواج مصوب ۲۳ مرداد ماه ۱۳۱۰ ماده ۱۰)؛ بدین سان سیاست قانون‌گذاری در جهت استفاده از روش‌های مشروع برای ایجاد امکان بیشتر برای زوجه در طلاق گرفتن و افزایش اختیارات محاکم آغاز شد. ضمن اینکه قانونگذار به تبعیت از فقه با تاکید بر بحث حکمیت و داوری در ایجاد صلح و سازش بین زوجین و جلوگیری از وقوع طلاق کوشید.

قانون مدنی به تبعیت از فقه مقرر داشت که: «مرد می‌تواند هر وقت بخواهد زن خود را طلاق بدهد» (ماده ۱۱۳۳ سابق قانون مدنی) لکن در عین حال مواد ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ (اسبق) سخن از اجبار زوج به طلاق به میان آورد و مقرر داشت که حاکم می‌تواند شوهر را تحت شرایطی اجبار به طلاق نماید این کار اقدامی اساسی در جهت محدود ساختن اختیار زوج در اعمال حق طلاق بود. همچنین ماده ۱۰۲۹ همین قانون صحبت از این دارد که خود حاکم، زنی را که شوهرش مفقود شده، طلاق دهد.

قانون‌گذار با تصویب قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۴۶ گامی اساسی در تعدیل اختیار زوج در طلاق برداشت و تلاش خود برای افزایش اختیارات محاکم را کامل کرد. مقرر گردید که متقاضی صدور گواهی عدم امکان سازش (چه زوج و چه زوجه) به دادگاه تقاضا دهد و اجرای صیغه طلاق تنها پس از رسیدگی دادگاه و صدور گواهی عدم امکان سازش صورت گیرد. تحول عمده در این بود که درخواست طلاق هر یک از زوجین می‌بایست مقید به دلایل موجه می‌بود (ماده ۸ قانون حمایت از

خانواده مصوب ۱۳۴۶).

علاوه بر موارد مذکور در قانون مدنی، پنج مورد دیگر بر موجبات طلاق اضافه گردید که چهار مورد، یعنی محکومیت همسر به حبس بیش از پنج سال، ابتلاء همسر به هرگونه اعتیاد مضر، ترک زندگی خانوادگی و محکومیت به حبس، به علت ارتکاب جرم مغایر با حیثیت خانوادگی طرف دیگر، به هر یک از زن و مرد بصورت مساوی حق درخواست طلاق می‌داد و در یک مورد یعنی اختیار همسر دیگر، حق درخواست طلاق به زن اختصاص یافت، به این ترتیب در عمل موجبات طلاق به درخواست زن گسترش یافت (مهرپور، ۱۳۷۹: ۱۴۹).

با تصویب قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳ اختیار مطلق زوج در طلاق دادن از بین رفت و هر یک از زوجین که متقاضی طلاق بود می‌بایست با مراجعه به دادگاه دادخواست طلاق خود را مستند به یکی از موارد ذکر شده در قانون مطرح می‌ساخت، و دادگاه در صورت احراز آن موارد گواهی عدم امکان سازش صادر می‌کرد (ماده ۸ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳). به نظر می‌آید دغدغه اصلی قانون‌گذار در این قانون ایجاد هر چه بیشتر برابری حقوق مرد و زن در خصوص طلاق بود. به این ترتیب قانونگذار بیش از گذشته از مقررات سنتی و عرف‌های مذهبی فاصله گرفت و در مقابل علاوه بر الزام به مراجعه به دادگاه و اخذ گواهی عدم امکان سازش در همه موارد با تاکید بر نقش دادگاه در تشخیص موارد امکان صدور گواهی عدم امکان سازش در مواردی همچون تشخیص ترک زندگی و نیز تشخیص اینکه چه جرمی مغایر با حیثیت خانوادگی و شئون طرف دیگر است و موارد دیگر اختیارات محاکم را در خصوص طلاق افزایش داد.

با پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز دوره جدید قانون‌گذاری سیاست کلی قانونگذار در پرهیز از تصویب قوانین مغایر با شرع قرار گرفت و این مهم در پیروی از نظرات مشهور فقهی بروز و ظهور یافت.

لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸ قانون حمایت از خانواده را به طور ضمنی نسخ و مقررات مندرج در قانون مدنی را احیاء نمود (تبصره ۲ ماده ۳ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸) به این ترتیب تحولی که به سوی ایجاد برابری زن و مرد در طلاق در جریان بود متوقف شد و قانونگذار جدید، عمده

محدودیت‌هایی را که برای مرد در طلاق بوجود آمده بود، مرتفع و موجبات جدید را که برای طلاق به درخواست زن شناخته شده بود، ملغی ساخت و به جای گواهی عدم امکان سازش از اصطلاح اجازه طلاق استفاده نمود (تبصره ۲ ماده ۴ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص) لکن پویایی فقه امامیه و توجه به نیازهای اجتماعی موجب گردید که در وضعیت جدید نیز عنان انحلال خانواده به طور کامل به دست مرد سپرده نشود. قانونگذار در راستای تطبیق قوانین موضوعه با تحولات زمان و نیز عدم مغایرت آنها با شرع ضمن احیاء ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، بر مبنای آیه ۳۵ سوره نساء، ارجاع به داوری و کسب اجازه طلاق از دادگاه را، جز در مواردی که طرفین در طلاق توافق دارند را لازم اعلام کرد.

در نهایت در همین دوره از قانون گذاری نیز نیازها و ضرورت‌ها خود را بر سنت‌ها فائق ساختند و با اصلاح ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در سال ۶۱ چاره اندیشی قانون گذار، به تحولی چشم گیر در امر طلاق منجر شد؛ و جلوگیری از ضرر و حرج مبنایی عمومی برای درخواست طلاق از سوی زوجه و اجبار شوهر به طلاق دادن قرار گرفت. مبنای عسر و حرج در اصلاح بعدی این ماده نیز پابرجا مانده است. در سال ۱۳۸۱ نیز ماده ۱۱۳۱ که اختیار بی قید و شرط به مرد در طلاق دادن داده بود به این نحو اصلاح شد که «مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید».

تبصره این ماده نیز در مورد درخواست طلاق از سوی زوجه تعیین تکلیف کرد و سه مبنای برای درخواست طلاق از سوی زوجه و صدور گواهی عدم امکان سازش معین کرد: اول: شرط وکالت ضمن عقد، دوم: استنکاف شوهر از پرداخت نفقه و عدم امکان الزام او به دادن نفقه یا عجز شوهر در این مورد، سوم: عسر و حرج.

در حال حاضر مراحل طلاق به این صورت است که هر کدام از زوجین می‌بایست دادخواست طلاق خود را به دادگاه خانواده ارائه نمایند دادگاه با ارجاع اختلاف به داوری یا مشاوره (در صورتی که زوجین متقاضی طلاق توافقی باشند، دادگاه باید موضوع را به مرکز مشاوره خانواده ارجاع دهد) تلاش در ایجاد صلح و سازش می‌نماید. در صورتی که سازش ایجاد نشود و زوج

متقاضی طلاق باشد یا طلاق توافقی باشد دادگاه اقدام به صدور گواهی عدم امکان سازش خواهد نمود و در صورتی که زوجه متقاضی طلاق باشد حسب مورد نسبت به صدور گواهی عدم امکان سازش یا الزام زوج به طلاق یا احراز شرایط وکالت اقدام خواهد نمود.

مبنای قائلین به حق طلاق برای مرد در توجیه این که چرا طلاق به دست مرد سپرده شده است گفته اند؛ علاوه بر ایقاع بودن طلاق که قاعده ای مبتنی بر فقه اسلامی است و اختیار طلاق را به مرد داده است و حدیث «الطلاق بید من أخذ بالساق» توجیحات دیگری نیز وجود دارند، این که زن احساساتی می باشد و این که مرد در تشکیل خانواده، نقش و سهم زیادتری دارد و مخارج و مسئولیت خانواده بر دوش مرد است و او علاقه ی زیادتر به حفظ خانواده دارد (نوری، ۱۳۸۵: ۲۲۷).

زنان اغلب حساس ترند و زودتر می رنجند و زود تصمیم می گیرند و مردان عاقبت اندیش ترند، دیگر آن که طلاق تبعات مالی مثل مهریه، نفقه ایام عده دارد که متوجه مرد است، چون او متولی امور مادی زندگی زناشویی است. در صورت پایان یافتن ازدواج او بیشتر زیان می بیند (وهبه الزحیلی، ۱۴۲۲: ۶۸۷۷). مرحوم مطهری می گوید: «هرزمان که شعله محبت و علاقه مرد خاموش شود ازدواج از نظر طبیعی مرده است. بی علاقه ی مرد، سردی و بی علاقه ی زن را در پی دارد. برخلاف زن که بی علاقه ی زن اگر از او شروع شود تأثیری در علاقه مرد ندارد، بلکه حیثاً آن را تیزتر می کند. از این رو بی علاقه ی مرد منجر به بی علاقه ی طرفین می شود، ولی بی علاقه ی زن منجر به بی علاقه ی طرفین نمی شود. به هر حال تفاوت زن و مرد در این است که مرد به شخص زن نیازمند است و زن به قلب مرد (مطهری، ۱۳۷۷: ۲۶۲). با این وصف طبیعی است، اختیار طلاق در دست مرد باشد».

برخی محققان هم دلایل انسان شناختی، تمایز فیزیولوژیک و تفاوت روحیات میان زنان و مردان را در توجیه این امر کافی ندانسته و بر این باورند که دلایل حقوقی سبب تشریح این حکم است (حکیم پور، ۱۳۸۴: ۲۵۵).

این جوابها بر طرف کننده ی اشکال تبعیض و شبهه ظلم به زنان نیست، چرا که اولاً رغبت زنان بر طلاق،

ادعایی بدون دلیل است و هیچ دلیل و مدرک معتبر روانشناسی، روان‌کاوی و آماری، مبتنی بر علم بر آن اقامه نگردیده است و یک احتمال بیش، نیست. ثانیاً حدیث «الطلاق بید من أخذ بالساق» (ابن ماجه، ۱۳۵۳: ۳۴۹) از حیث سند و دلالت ضعیف و مورد اشکال است. این جواب نمی‌تواند رافع اشکال کسانی باشد که به طور کلی به اسلام اعتقادی ندارند، چه رسد که اعتقاد به اخبار و روایات داشته باشند. ثالثاً، تزلزل کانون خانواده با در اختیار داشتن حق طلاق به دست مرد نیز وجود دارد. چراکه زن نیز به ادامه زندگی با مردی که هر زمانی اراده کند، می‌تواند از او جدا شود، اطمینان ندارد. از این رو، چنین حقی برای مرد خود موجب تزلزل کانون زندگی است. همان طور که واقعیت موجود در جامعه کنونی ما مبنی بر افزایش طلاق خود شاهد این مدعاست. تأسیسی یا امضایی بودن حکم طلاق در قرآن درباره‌ی امضایی شدن یک حکم عرفی و عقلایی دو راه برای آن وجود دارد؛ یکی آن که شارع آن را به شکل صریح و روشن پذیرفته باشد مانند بیع یا این که در مورد آن سکوت کرده باشد مانند طلاق؛ چرا که طلاق قبل از اسلام، بین اعراب رایج بوده و مردان هرگاه می‌خواستند به دفعات متعدد همسر خود را طلاق می‌دادند و برای زوجه امکان شکایت و طلاق نبود. بنابراین رویه‌ی جاری و مقبول این بوده که مرد می‌توانسته زن را طلاق دهد و تا مدت زمانی پس از طلاق، زن باید انتظار بکشد و حق ازدواج با دیگری را نداشته و در واقع به طور کامل رها نبوده است و این عمل ناپسند بارها و بارها تکرار می‌گشت. از نحوه بیان آیاتی که در قرآن در مورد طلاق نازل شده می‌توان به این نتیجه رسید که در زمان نزول قرآن یکسری روابط بر نکاح و گسستن آن حاکم بوده و قرآن همان ضوابط را با برخی اصلاحات که در جهت محافظت از حقوق زن و در راستای اجرای عدالت بود، تثبیت فرموده و کمتر حکم مستقل ابتدایی در این زمینه در قرآن اعلام گردیده است. در قرآن به ویژه در مورد اختیار طلاق حکم نوظهوری پدید نیامده است یعنی حکم طلاق که در قرآن آمده تأسیسی نیست بلکه با امضا و با عدم رد و ابطال نظم موجود در جامعه مقداری اصلاح در آن بوجود آمده است. در هر صورت

آنچه که در آیات ملاحظه شد با مفروض دانستن وجود زمام طلاق به دست مرد، و دادن روش‌های اصلاحی در جهت رعایت حقوق زن بوده است. در اصل می‌توان گفت راه‌حلهای ارائه شده منحصر نیست بلکه با درک حکمت و فلسفه آن می‌توان راه‌حلهای مشابهی را در آن به کار بست. همان‌طور که فقهای امامیه نیز از این در غیرحصری بودن اصطلاحات اسلام در مورد طلاق استفاده کرده‌اند در مسئله اختیار طلاق در دست مرد با آنکه به این موضوع با توجه به آیات مذکور تصریح دارند می‌گویند با قرار دادن شرط ضمن عقد در عقد نکاح می‌توان طلاق را در اختیار زن قرار داد. برخی از فقهای عامه هم بر این عقیده‌اند و فقهای شیعه این مسئله را پذیرفته‌اند که می‌شود در عقد نکاح شروطی را علیه مرد قرار داد اگر مرد از انجام آن شروط تخلف کرد زن وکیل باشد که خود را طلاق دهد. چنان‌که برخی از فقهای امامیه دادن وکالت به زن در طلاق دادن خودش را به صورت مطلق جایز دانسته‌اند با عنایت به این موضوع که حکم طلاق در قرآن یک حکم امضایی است برخی از فقها این قاعده کلی را استفاده کرده‌اند که اگر مرد به تعهدات زوجیت خود صحیح عمل نکند نمی‌تواند به قدرت مطلق خویش در طلاق دادن یا ندادن استناد نماید بلکه زن می‌تواند الزام شوهر مستمرد و غیرعامل به وظایف زناشویی را به طلاق بخواهد (مهرپور، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

پیشینه حق طلاق و موقعیت زنان قرآن کریم در سرزمین حجاز بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد و طبق آیات قرآن، او خاتم پیامبران است. یکی از موارد بحث در اصول این است که آیا خطابات شفاهی در قرآن و روایات ویژه‌ی کسانی است که در مجلس خطاب حاضرند یا غیر آنان یعنی غائبان بلکه مومنین حتی در قرون بعدی را شامل می‌شود (خراسانی، ۱۴۲۵: ۶۲۶). چرا که طرف خطاب آیات قرآنی عمدتاً همان مردم شبه جزیره‌ی عربستان در آن مقطع تاریخی بوده‌اند. مفاد برخی از آیات قرآنی ناظر به موارد خاص و قضایای ویژه‌ای است که در آن زمان و آن محیط اتفاق افتاده است.

با مطالعه‌ی آثار اندیشمندان و صاحب نظران درباره‌ی اوضاع زن و خانواده دو رویکرد وجود دارد که قرآن و روایات با استفاده از اخبار تاریخی

متعدد، گزارش تاریک و اسف باری از اوضاع زن و خانواده در آن عصر را ارائه می‌دهد. کراهت از دختران، انواع ازدواج‌های ظالمانه، عدم حق انتخاب در ازدواج، محرومیت از ارث، به ارث رفتن زن مانند دیگر کالاهای نمونه‌ای از شواهد در آن عصر است. در جاهلیت، زن در ردیف سایر انسان‌ها قلمداد نمی‌شد، بلکه انسان درجه دو به حساب می‌آمد. گفته‌ی خلیفه‌ی دوم در مورد وضعیت زنان در جاهلیت گواه خوبی است. او اعتراف می‌کند که زنان در جاهلیت هیچ به حساب نمی‌آمدند. بر اساس روایتی، اعراب زنان را همچون کالایی می‌شمردند و اگر از خود پسر نداشت، پس از مرگ شوهر در شمار دیگر اموال و ثروت شوهر به پسر شوهر آن زن‌های دیگر منتقل می‌شد.

تعدد زوجات در جاهلیت هیچ محدودده‌ای نمی‌شناخت و این در حالی بود که برقراری عدالت بینشان هیچ لزومی نداشت و هر کدام که نزد مرد محبوب تر بود، وضع بهتری داشت. طلاق در دست مرد بود و به آسانی انجام می‌شد، در بیشتر موارد از روی غضب و جهالت و به قصد انتقام جویی یا تنبیه زن یا قبیله‌ی او تحقق می‌یافت. زن پس از طلاق، حق ازدواج با مرد دیگری را نداشت، چون تعصب افراطی مرد اجازه نمی‌داد همسر سابق خود را با مرد دیگری ببیند. از این رو به هنگام طلاق برای مرد به طور رسمی چنین حقی لحاظ می‌شد؛ البته در مواردی با گرفتن مالی به ازدواج همسر سابق خود با مرد دیگر رضایت می‌داد. عدم محدودیت طلاق نیز ابزاری برای مرد، برای آزردن زن بود؛ یعنی قبل از اتمام عده رجوع می‌کرد و دوباره طلاق می‌داد و زن را در بلا تکلیفی قرار می‌داد. تقریباً عموم مفسرین در شأن نزول آیه «الطَّلَاق مَرَّتَانِ فَأَمَّا كَلِمَةٌ تَسْرِيحٌ بِأِحْسَانٍ» در همین موضوع نازل گردیده است (طبرسی، ۱۹۰۸: ۵۵۷). البته گاهی برخی از زنان که از شرافت و منزلت بالایی برخوردار بودند، از همان ابتدا شرط می‌کردند که طلاق به دست خودشان باشد و شوهر نیز قبول می‌کرد. جالب این که این روش طلاق غیرکلامی بوده و زن فقط با تغییر ورودی خیمه، مرد را از تصمیم خود مطلع می‌ساخت (اصفهانی، ۱۴۲۲: ۱۰۲).

اما توجه کردن به انواع طلاق‌ها و عرف رایج در آن زمان می‌توان در بازنگری به امر طلاق توجه به عرف،

کمی از مشکلات در امر طلاق داخل کرد. در جاهلیت دو نوع طلاق صورت می‌گرفت طلاق صریح، طلاق کنائی در طلاق صریح فرد جملاتی را به صورت صریح به زبان می‌آورد و بدین ترتیب زن را طلاق می‌دهد عبارتی مانند (راه تو را باز گذاشتم هر کجا می‌خواهی برو) یا (نزد خانواده‌ات برگرد درحالی که آزاد هستی). اما در طلاق کنائی برای طلاق لفظی به کار نمی‌رفت و اقداماتی نظیر قهر کردن یا سفر کردن مرد یا جدا کردن خیمه‌اش دلیل و کنایه از آن بود. که مرد با زنش متارکه کرده است (نوری، ۱۴۰۸ق: ۶۱۶).

موقعیت اجتماعی زنان و حق طلاق

زن ارزش اجتماعی نداشت، اگر در ردیف انسان به حساب می‌آمد، انسان ضعیف که مرتبه انسانیت او پایین بود شناخته می‌شد. و در این حال طلاق هم در دست مرد بود (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۲۷۹). استفاد از آیات ۱۸ تا ۲۲ سوره نساء و نقل مفسرین این است که در بین اعراب جاهلی در زمان نزول قرآن، رسم چنین بود که اگر مردی فوت می‌کرد و زنان از او به جای می‌ماندند، نه تنها از اموال شوهر ارث نمی‌بردند، بلکه خود همانند اموال متوفی سهم الارث قرار می‌گرفتند و پسر متوفی می‌توانست زن پدر را (غیر از مادر خود) به نکاح خویش درآورد و یا با گرفتن مهریه او را به عقد دیگری درآورد یا مانع ازدواجش شود، یا ممکن بود کسی با زنی ازدواج کند و بعد او را رها نماید، و مانع ازدواجش با دیگری شود و یا در قبال رفع ممنوعیت از زن پول بگیرد و یا وقتی از زنی خوشش نیاید، و طلاقش دهد هنگام طلاق دادن زن، مهریه و یا هدایایی که به او داده است از او بگیرد (محمدرشید، رضا، تفسیر المنار، ج ۴: ۴۵).

این اجمالی از نوع نگرش به زن و رفتار با او در محیط نزول قرآن بود که به نحوی در خود آیات قرآنی هم انعکاس پیدا کرده است. در بین سایر اقوام و ملل دیگر اعم از متمدن و غیر متمدن، وضع زنان بهتر از شبه جزیره عربستان نبوده است. در چنین زمان و مکانی قرآن نازل شد و در ضمن بیان اصول اعتقادی و اخلاقی مقرراتی هم در زمینه روابط اجتماعی و از جمله مسائل مربوط به خانواده، ازدواج، طلاق و زن بیان نمود.

قرآن با مبعوث شدن پیامبر (ص) به رسالت در اوایل

قرن هفتم میلادی در سرزمین حجاز نزولش آغاز شد. بر اساس آیات قرآن پیامبر اسلام (ص)، خاتم النبیین است که بعد از او پیامبری نخواهد بود و وحی نازل نخواهد شد. دعوت پیامبر (ص) جهانی و آئینش فراگیر است، اما به هر حال، طرف خطاب آیات قرآنی اکثراً مردم شبه جزیره عربستان در آن مقطع تاریخی بودند. مفاد بعضی از آیات قرآنی ناظر به موارد خاص و قضایای ویژه‌ای است که در آن زمان و در آن محیط اتفاق افتاده است. بنا به فرموده علامه طباطبایی در تفسیر المیزان «محیط نزول قرآن، شبه جزیره عربستان بود که مردمی عرب زبان و عمدتاً مرکب از قبائل بدوی و دور از تمدن و شهرنشینی در آن زندگی می‌کردند. به طور غالب آداب و رسوم وحشی‌گری بر آنها حاکم بود. اندکی هم متأثر از عادات و رسوم روم، ایران، هند و مصر قدیم بودند. به هر حال این مردم برای زن حرمت و شرافت و استقلال در زندگی قائل نبودند، به آنها ارث نمی‌دادند، تعدد زوجات برای مرد بدون هیچ گونه حد و حصری مجاز بود. دختران را زنده به گور می‌کردند و اصولاً شنیدن خبر تولد دختر برای آنها شوم بود» (محمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲؛ ص ۲۷). خود قرآن نیز در این زمینه می‌فرماید: «و چون یکی از آنها را به فرزند دختر مژده آید از شدت غم و حسرت رخسارش سیاه شده و سخت دلتنگ می‌شود. و از این عار روی از قوم خود پنهان می‌دارد و به فکر افتد که آیا آن دختر را با ذلت و خواری نگه دارد و یا زنده به خاک گور کند، عاقلان آگاه باشید که آنها بسیار بد می‌کنند» (سوره نحل، آیه ۵۸ و ۵۹). بنابراین پر واضح است که در آن زمان و آن مکان زن ارزش اجتماعی نداشت، اگر در ردیف انسان به حساب می‌آمد، انسان ضعیف که مرتبه انسانیت او پایین بود شناخته می‌شد. و در این حال طلاق هم در دست مرد بود (محمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲؛ ص ۲۷۹).

در چنین اوضاع و احوال و زمان و مکانی، قرآن نازل شد و در ضمن بیان اصول اعتقادی و اخلاقی، مقرراتی در زمینه‌ی روابط اجتماعی و از جمله مسائل مربوط به خانواده بیان نمود. آیات قرآنی از یک سو برای زن و هویت و شخصیت او اعتباری هم وزن اعتبار مرد قائل شدند و از سوی دیگر در زمینه‌ی احکام و مقررات، موقعیتی در حد نصف موقعیت مرد، برای او اثبات

کردند. بدین صورت که او را مستحق ارث بردن دانستند ولی سه م الارث او را، نصف سهم الارث مرد مقرر داشت. در مورد طلاق هم دامنه ی اختیار مطلق مرد محدود شده، و به رعایت حدود و حقوق زن توجه داده شد.

مستفاد از آیات ۱۸ تا ۲۲ سوره نساء و نقل مفسرین این است که در بین اعراب جاهلی در زمان نزول قرآن، رسم چنین بود که اگر مردی فوت می کرد و زنان از او به جای می ماندند، نه تنها از اموال شوهر ارث نمی بردند، بلکه خود همانند اموال متوفی سهم الارث قرار می گرفتند و پسر متوفی می توانست زن پدر را (غیر از مادر خود) به نکاح خویش درآورد و یا با گرفتن مهریه او را به عقد دیگری درآورد یا مانع ازدواجش شود، یا ممکن بود کسی با زنی ازدواج کند و بعد او را رها نماید، و مانع ازدواجش با دیگری شود و یا در قبال رفع ممنوعیت از زن پول بگیرد و یا وقتی از زنی خوشش نیاید، و طلاقش دهد هنگام طلاق دادن زن، مهریه و یا هدایایی که به او داده است از او بگیرد (محمدرشید، تفسیر المنار، ج - ۴، ص ۴).

اما تحول و دگرگونی عرف در مرور زمان بعضاً سبب تغییر موضوع و متعلق حکم و در نتیجه خود حکم خواهد شد؛ بعضاً تغییر عرف در بستر زمان، تغییر موضوع را سبب نمی شود؛ بلکه در گذر زمان، موضوع و متعلق حکم بهتر شناخته می شود؛ و بدین جهت تغییر حکم را سبب می شود.

دین و مذهب هم اگرچه متکی بر وحی الهی است و ساخته و پرداخته دست انسان نیست، ولی نمی توان انکار کرد که در عین حال، یک نهاد اجتماعی است که برای پیشرفت و تعالی جامعه به سوی کمال، فرستاده شده است. پس به ناچار باید نوعی از پویایی و تحرک را بتوانیم در آن احساس کنیم. دین خدا اگر دارای نیروی پویندگی باشد و بتواند در پرتو این سیر و سلوک و جنب و جوش، همسویی خود را با جامعه متحول، حفظ کند، باقی و جاوید خواهد ماند و اگر دچار ایستایی و جمود و رکود گردد، دیری نخواهد پائید (فیض، علیرضا، عرف و اجتهاد ص ۶۰)

مذهب پویایی و همگامی خویش با جامعه را می تواند از معبر همین عرفها حفظ کند. بدین روی حضرت امام (ره) فقیهان و مجتهدان را به تأثیر دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد توجه می دهند و بر این باورند که مجتهد

باید با توجه به شناخت زمان و عرف زمان خویش، در صدور حکم و فتوا قلم فرساید، هرچند فتوای او برخلاف فتاوی فقیهان پیشین تلقی گردد.

بی‌تردید زن امروز و نقش آن در جامعه با زن زمان صدر اسلام تفاوت بسیاری پیدا کرده است و بر پایه عرف کنونی زن شخصیتی همسان با مرد و چه بسا در برخی موارد فراتر از او دارد.

نتیجه‌گیری

یکی از جنجال برانگیزترین قوانین در تمام نقاط دنیا قوانین مربوط به خانواده و روابط زوجین است. امروزه در اکثر کشورهای پیشرفته با توجه به تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تمایل قانونگذار به سمت تعادلی با اعمال تبعیض مثبت، به نفع زنان و کودکان به جهت شرایط خاص این گروه شکل گرفته است.

زن در دوره جاهلیت از شخصیتی مستقل برخوردار نبود و نهاد خانواده استحکام لازم را نداشت. روابط ناسالم میان مرد و زن و قوانین نادرست ازدواج که بیشتر کامجوی بی‌قید و شرط مردان را تأمین می‌کرد، عفت عمومی را کم‌رنگ و سلامت نسل را به خطر انداخته بود. اسلام در این جنبه از زندگی تحوّل ژرف را پدید آورد. مقام انسانی زن را زنده کرد و به زن حیات دوباره بخشید و برای وی حقوق اجتماعی ویژه‌ای را در نظر گرفت. قوانین مربوط به ازدواج و طلاق را معین و مدوّن ساخت و انواع ازدواج‌های عرب جاهلی را که پاکی و سلامت نسل را از میان می‌برد ممنوع اعلام کرد.

آیات قرآنی از یک طرف برای زن و هویت و شخصیت او، اعتبار هم وزن اعتبار و ارزش مرد قائل شدند و از طرف دیگر در زمینه احکام و مقررات و امتیازات، موقعیتی در حد موقعیت مرد برای او اثبات کردند. بدین صورت که او را مستحق ارث بردن دانستند، اما ارث او را نصف ارث مرد قرار دادند، و برای شهادت دادن او ارزش معادل نصب ارزش مرد بیان شد و در مورد طلاق هم دامنه اختیار مرد محدود شده و به رعایت حقوق و حدود زن توجه داده شد.

طلاق در اسلام از احکام امضایی است، یعنی قبل از اسلام در بین جوامع عرب طلاق بوده و مردان هرگاه می‌خواستند به دفعات متعدد همسران خود را طلاق می‌دادند

و برای زوجه امکان شکایت نبود و طلاق از جانب زوجه اصلاً امکان نداشت. با ظهور اسلام، این دین مبین، ضمن تأکید بر حق مرد بر طلاق همسر با روایت نبوی «الطَّلَاق بید من أَخَذَ بالسَّاق» دفعاتی را که مرد می‌توانست همسر خود را طلاق دهد، با آیه «الطلاق، مَرْتَانِ فِإِمْسَاكِ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحِ بِإِحْسَانٍ» (سوره بقره، آیه ۲۲۹)، محدود و در روایات مختلف کراهت دین اسلام از وقوع طلاق را بیان نمود.

بنابراین چنین نتیجه می‌شود که: طلاق هم مانند بیع از جمله احکام امضائی است و به خوبی از نحوه‌ی بیان آیات قرآنی استفاده می‌شود که در زمان نزول قرآن و مردمی که در زمان نزول مورد خطاب بودند، یک سلسله مقررات و ضوابطی بر روابط نکاح و چگونگی گسستن آن حاکم بوده است که با انجام اصلاحات در آن عمدتاً در جهت حفظ حقوق زنان که کمتر مورد توجه بوده است در راستای عدالت تثبیت گردیده و کمتر حکم مستقل ابتدائی در این زمینه اعلام شده است.

بی‌تردید زن امروز و نقش آن در جامعه با زن زمان صدر اسلام تفاوت بسیاری پیدا کرده است و بر پایه عرف کنونی زن شخصیتی همسان با مرد و چه بسا در برخی موارد فراتر از او دارد.

حقوق نسبت به رنج و مشقت زنان در روابط همسری نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و به دنبال راهی برای نجات آنان از این وضعیت است. نظام حقوقی ما با بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوق خصوصی، کوشیده است فرایند گسست زوجیت ضرری و حرجی را هموار سازد. همچنین به روش قراردادی، امکان خروج از وضعیت مشقت بار یا زیانبار را برای زوجه فراهم ساخته است؛ ولی مهم اینکه به جای آسان کردن انحلال نکاح برای حمایت از زوجه، لازم است با تأکید بر مسئولیت‌های دولت در جهت رفع منشأ ضرر و حرج، کوشش شود و از این راه در جهت طلاق‌زدایی اقدام مؤثری صورت گیرد.

بنابراین پیشنهاد می‌شود می‌بایست قوانینی وضع شود که جلوی ضررهای ناروا و خارج از طبیعت طلاق را بگیرد و حتی در صورت لزوم صدور گواهی عدم امکان سازش را به تاخیر اندازد و از با مسئول دانستن زوج نسبت به ضررهایی که در نتیجه سوء استفاده از حق طلاق ایجاد شده است به دفاع از حقوق زوجه بپردازد.

منابع و ماخذ:

- قرآن مجید
 اصفهانی، ابوالحسن، (۱۴۲۲ ق.)، وسیلة النجاة (با
 تعالیق امام خمینی)، قم، مؤسسه نشر آثار امام
 خمینی، چاپ اول،
 بهرام نژاد، احمدرضا (۱۳۹۶)، سوء استفاده از حق
 طلاق در حقوق ایران و فقه امامیه، پایان نامه
 تحصیلی برای دریافت درجه کارشناسی ارشد پیوسته،
 رشته حقوق گرایش خصوصی، دانشکده حقوق و الهیات،
 بخش معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه شهید باهنر کرمان
 جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۸)، مبسوط در
 ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش
 خراسانی، محمدکاظم، (۱۴۲۵ ق.)، کفایة الاصول، قم،
 نشر اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین)، چاپ نهم،
 سنجرزهی، سالار (۱۳۹۲)، بررسی فقهی حقوقی طلاق و علل
 آن در حوزه قضایی ایران شهر، پایان نامه کارشناسی
 ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان، دانشکده الهیات
 شریفی، زهرا (۱۳۹۳)، امکان ایجاد محدودیت برای زوج
 در اجرای حق طلاق، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد،
 رشته حقوق خانواده، دانشگاه علوم قضایی و حقوق
 اداری
 علیشیری طالقانی، بهرام، محمدی نژاد گنجی، علیرضا
 (۱۳۹۶)، جایگاه اجتماعی زن در اسلام و در غرب،
 همایش ملی زن و مدیریت در نظام آموزش عالی
 فرشی، حمید (۱۳۹۶)، بررسی عوامل محدود کننده حق
 طلاق و اعمال آن، رساله برای اخذ درجه دکتری فقه و
 حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه فقه و
 حقوق خصوصی، دانشگاه خوارزمی
 فیض، علیرضا، (۱۳۹۱)، مبادی فقه و اصول، چاپ ۲۲،
 انتشارات دانشگاه تهران، تهران
 مطهری، مرتضی، (۱۳۵۳)، نظام حقوق زن در اسلام،
 انتشارات صدرا، تهران
 مهرپور، حسین (۱۳۷۹)، مباحثی از حقوق زن از منظر
 حقوق داخلی، مبانی فقهی و موازین بین المللی،

تهران، نشر اطلاعات.

نورمنش، طناز (۱۳۹۷)، بررسی طلاق در فقه و حقوق ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته مطالعات زنان (حقوق زن در اسلام)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی
نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۸ق.) مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل البیت، چاپ دوم
منابع عربی:

ابن ماجه، محمد بن یزید القزوينی(۱۳۵۳)، سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۵۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، ترجمه دکتر سیدغلامرضا خسروی، قم، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.

رضاء، محمدرشید، (۱۴۲۴ق.)، تفسیر المنار، بیروت، دار الفکر، چاپ چهارم،

شهید ثانی، زین الدین بن علی جبعی عاملی (۱۴۱۴ ه.)، مسالک الافهام، ج ۹، قم، موسسه المعارف الاسلامیه،

شهید ثانی، زین الدین بن علی جبعی عاملی (۱۴۱۳)، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، قم، موسسه المعارف الاسلامیه.

شهید ثانی، زین الدین بن علی جبعی عاملی (۱۴۱۰)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم، انتشارات داوری.

طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۲ و جلد ۱۹، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۰۶ ق.)، تفسیر مجمع البیان، بیروت، دار المعرفة، چاپ اول
قوانین و دستورالعمل ها:

قانون اساسی

قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران

قانون مسئولیت مدنی

قانون حمایت از خانواده

قانون ازدواج

لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸